

## شور ماجراجویی شرافتمندانه در علم و قدرت

مردی که خادم صدیق ایران و فرهنگش بود



فریدون مجلسی  
نویسنده و مترجم

در این یادداشت - نه فقط اشاره به شرح زندگی دکتر غلامحسین صدیقی بلکه- به تحلیلی از زندگی فرهنگی و اداری، سیاسی و اجتماعی او می‌پردازم. نگاهی به زندگینامه او نشان می‌دهد که با استادی فرهیخته، کارمندی وظیفه‌شناس، سیاستمداری بااخلاق و وفادار، وطن‌پرستی صمیمی و انسانی همچون نامش «صدیق» و نیز «سالم» طرف هستیم. منظورم از «سالم» یعنی برخوردار از خصوصیات و صفات متعارف و طبیعی که محرک انسان در بهره‌مندی از نعمات زندگی، کنجکاوی و جاه‌طلبی برای تلاش در پیشرفت علمی و خانوادگی، وفاداری سیاسی، باارحیت‌دادن به حفظ شرف و ارزش‌های اخلاقی است. این خصوصیات تمجیدی از سوی پیروان سیاسی و دوستاران مسلکی او نیست. او در شمار اندک کسانی بود که حتی مخالفان دیدگاه‌هایش این صفاتش را می‌ستودند و برایش احترام قائل بودند.

همچنین لازم بود در شرایطی که ایران فاقد کارشناسان فنی در امر اکتشاف و تولید و تصفیه و فروش بود راهی برای مدیریت آن صنعت بزرگ پیدا شود. متأسفانه در این مرحله اختلاف‌نظرهایی در درون جبهه ملی و در بیرون میان دولت جبهه ملی با نظامیان متصل به دربار پدید آمد که آن وحدت را ضعیف کرد و دولت را از انجام رسالت و مأموریت اصلی خود که راه‌اندازی صنعت ملی شده نفت بود بازداشت. طرفداران مصدق که به شدت تحت‌تأثیر کاریزما و شخصیت ملی و محبوب مصدق هستند هیچ‌گونه انتقاد و قصوری را در عملکرد دولت او نمی‌پذیرند و شکست و او را حاصل خیانت عناصر خودفروخته داخلی و دخالت مستقیم دو ابرقدرت امریکا و انگلیس می‌دانند؛ اما مخالفان تقصیرها را کلاً به گردن دولت مصدق می‌اندازند که نتوانست هرچه زودتر به قراردادی بهره‌برداري و صدور نفت دست یابد و موجب رکود اقتصادی و تورم ناشی از انتشار اسکناس و مهم‌تر از همه قانونی کردن فعالیت حزب توده شد که بقای دولت و استقلال ایران را به مخاطره انداخته بود.

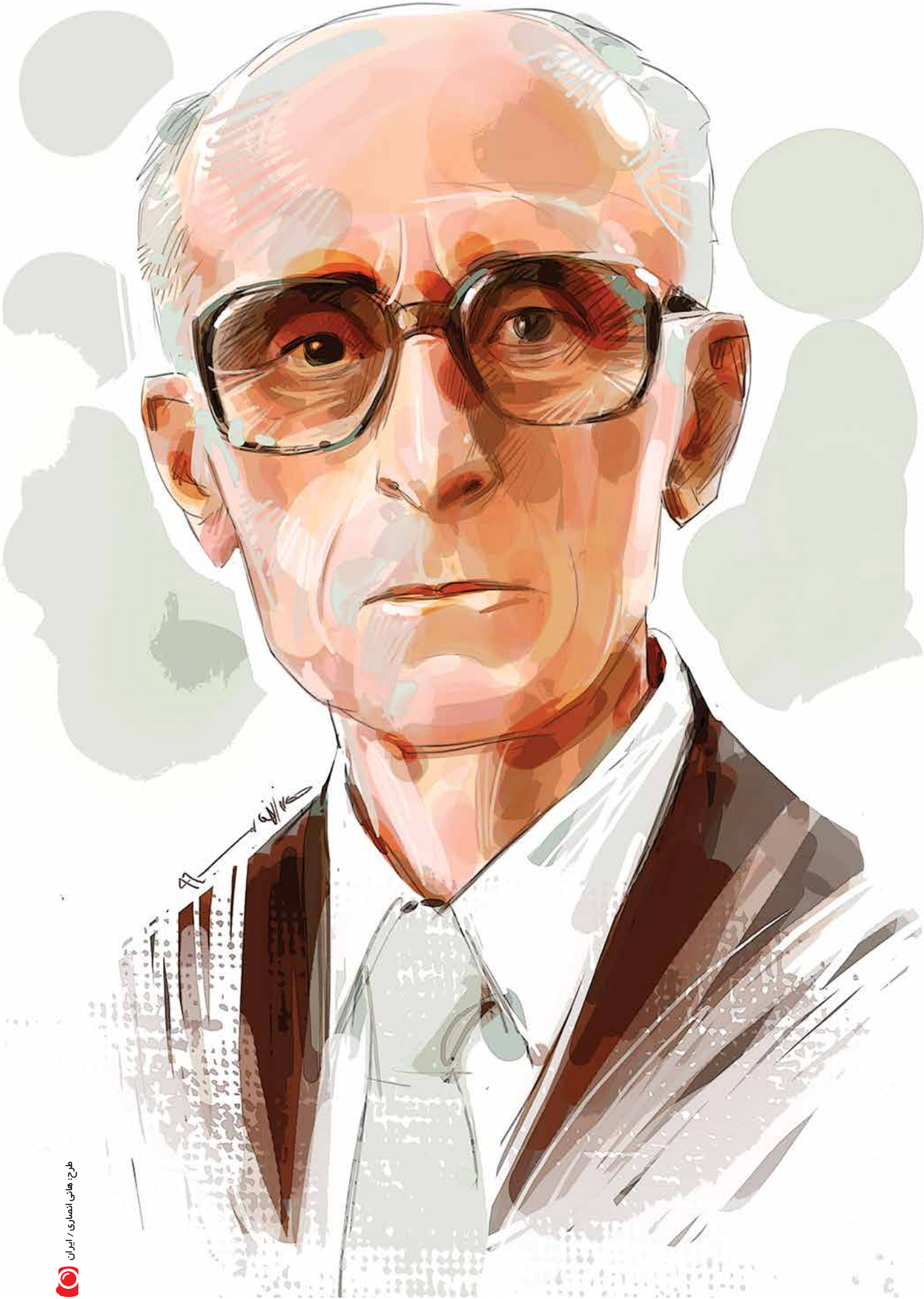
به نظر نگارنده در منطق هر دو طرف حقیقت و مجاز وجود دارد، که در شصت سال گذشته بسیار مورد بحث و جدل قرار گرفته است، در اینجا جز در مواردی مرتبط با دکتر صدیقی به آن بحث‌ها نمی‌پردازیم. در واقع مسائل داخلی جبهه ملی یا بهتر است به طور کلی تر گفته شود «نهضت ملی ایران»، از فردای بزرگ‌ترین پیروزی آن به زعامت آیت‌الله کاشانی که نقش مهمی در بسیج خیابانی آن قیام داشت، خواهان سهم مهم‌تری در مدیریت کشور بودند، که با دیدگاه مصدق و جبهه ملی سازگاری نداشت و منجر به جدایی آن جناح شد. مرحله

زنده‌یاد صدیقی در شمار دومین گروه دانشجویانی بود که در زمان رضاشاه در سال ۱۳۰۸ برای تحصیل به فرانسه اعزام شد. هزینه این مأموریت فرهنگی از سوی ملتی فقیر تأمین می‌شد تا به کسانی سپرده شود که در بازگشت به کشور بتوانند ادای دین کنند. صدیقی از کسانی بود که آن مأموریت و دین را جدی گرفت و با خدمات بعدی خود با سربلندی از جبران آن بسیار فراتر رفت. طی هشت سال تحصیل با تخصص یا تخصص‌های گسترده‌ای در علوم انسانی با دکترای جامعه‌شناسی به کشور بازگشت. تا آن زمان این رشته به عنوان شاخه‌ای مستقل از علوم انسانی در ایران شناخته نشده بود. صدیقی «سوسیولوژی» را جامعه‌شناسی نامید و از سال ۱۳۱۹ تدریس آن را در جایگاه دانشیاری در دانشکده ادبیات آغاز کرد. سال بعد وضعیت سیاسی و اجتماعی ایران به کلی تغییر کرده بود. ایران به اشغال متفقین درآمده و رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ از ایران تبعید شده بود. دو سال بعد دکتر صدیقی به کرسی استادی دست یافت و سال بعد در کنار تدریس که حرفه همیشگی او بود مدیرکل دبیرخانه دانشگاه تهران شد. علاوه بر آن، در هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس سازمان ملل در لندن حضور داشت که منجر به تشکیل سازمان علمی و فرهنگی ملل متحد یعنی یونسکو شد. یکی دو بار هم به نمایندگی ایران در اجلاس‌های سالانه یونسکو شرکت کرد.

صدیقی که می‌کوشید در ساختار سیاسی کشور نیز مشارکت کند، در اوایل دهه ۱۳۲۰ به عضویت حزب ایران درآمد که بزرگ‌ترین حزب روشنفکران و تحصیلکردگان با عقاید سوسیال دموکراتیک بود، و به‌زودی در شمار رهبران آن حزب درآمد. با خروج نیروهای متفقین از ایران، و عدم تمکین قوای شوروی که منجر به حکومت

# سیمای نجیب سیاست در ایران

یادکردی از زنده یاد دکتر غلامحسین صدیقی، چهره درخشان دانش و سیاست در سالگرد ولادتش



مرحله های تصویری / ایران

## آموزگار اخلاق و عقلانیت سیاسی



محمد صدیقی  
روزنامه‌نگار

غلامحسین صدیقی (۱۲ آذر ۱۲۸۴-۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۱) در زمینه علمی و فرهنگی کارنامه بسیار درخشانی دارد که در نگاهی بسیار کوتاه و فشرده چنین است: تحصیل در دانشسرای عالی سن‌کلو و دریافت پنج دیپلم عالی (روانشناسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، ریاضت هیأت نمایندگی ایران در سومین کنفرانس یونسکو (۱۳۲۷)، پایه‌گذاری مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی (۱۳۳۷) که از سال ۱۳۵۱ به دانشکده علوم اجتماعی تبدیل شد، دریافت عنوان «استاد ممتاز» از دانشگاه تهران (۱۳۵۲) و... او همچنین در زمینه سیاسی نیز فعالیت‌های چشمگیری داشت.

زندگی سیاسی او در سه بزنگاه تاریخی بیشتر زیر ذره‌بین قرار می‌گیرد.

نخست؛ در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ که در دولت اول دکتر مصدق، وزیر پست و تلگراف و تلفن و در دولت دوم او، وزیر کشور و نایب نخست‌وزیر بود، دوم؛ در سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ هنگام تشکیل جبهه ملی دوم که از رهبران آن بود و سوم؛ در سال ۱۳۵۷ که شاه برای سپردن مسئولیت نخست‌وزیری با او وارد مذاکره شد. صدیقی با کوله‌باری از تجربه در کارهای سیاسی و علمی در آبان ۱۳۵۷ فراخوانده شد و در پذیرش مسئولیت، طبق اصولی که داشت عمل کرد. او در مذاکره با شاه، برای پذیرش مسئولیت شرط‌هایی را (اجرای کامل قانون اساسی، تفکیک قوای سه‌گانه، لغو محاکم اختصاصی و ماندن شاه در ایران) مطرح کرد ولی مذاکره‌ها به نتیجه نرسید.

شوربخانه درباره زندگی دکتر صدیقی، آثار و کارهای علمی و فرهنگی و شخصیت سیاسی او پژوهش‌هایی انجام گرفته که این خودش یکی از گرفتاری‌های بزرگ ماست. بویژه اینکه او چهره‌ای است که با پرهیز از رفتارهای هیجانی و افراطی و با تکیه بر اخلاق و عقلانیت راه پیموده و «اخلاق و سیاست» را جدا از هم تعریف نکرده است.

در کتاب «یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی» که پرویز ورجاوند مطالب آن را گردآوری و تنظیم کرده، «مصطفی

رحیمی» و «داریوش آشوری» در مقاله‌های خود به همین موضوع پرداخته‌اند.

رحیمی، سخن از اخلاق صدیقی را مهمترین نکته در بررسی شخصیت او می‌داند. به نظر رحیمی، «اخلاق» و «ادب» صدیقی است که در عرصه سیاست و اصلاح‌گری باید بیشتر مورد توجه قرار بگیرد زیرا به تعبیر او «اولا اخلاق، گمشده عزیز بشر در شرق و غرب و از جمله ایران است و دو دیگر، آن که اخلاقی درست ندارد، موجودی توخالی است، شاید در جایی به کار آید اما ستون اجتماع نمی‌تواند شد.» آنچه رحیمی را در مواجهه با صدیقی می‌ریاید، قبل از هر چیزی اخلاق و ادب اوست.

داریوش آشوری نیز می‌نویسد: «صدیقی به گمان من پیش از هر چیز مرد اخلاق بود و با زبان این خصوصیت بنیادی را در هر زمینه کار و زندگی او چه در علم و چه در سیاست می‌بینیم... در کردار و گفتار می‌خواست نمونه‌ای از اخلاق سقراطوار باشد و به تکلیف اخلاقی خود عمل کند... بنا به منش اخلاقی خود در گفتار و در قضاوت بسیار پرواگر بود و هرگز، برخلاف عرف فضای سیاسی ما، ساحت هیچ‌کس را به تهمت آورده نمی‌کرد.» نوشته‌های روشنگرانه رحیمی و آشوری درباره زیست اصل دکتر صدیقی، ما را به اندیشیدن درباره فضیلت‌هایی بزرگ وامی‌دارد که در غیاب آنها، رسیدن به وضعیت مطلوب و خواب و خیالی بیش نخواهد بود.

یک‌ساله فرقه دموکرات در آذربایجان شد، حزب ایران در هماهنگی با قوام‌السلطنه در ائتلافی با حزب توده در دولت شرکت کرد که با سرخوردگی از عملکرد بعدی حزب توده، آن ائتلاف شکست خورد.

اهمیت نقش در آمدن نفت در اقتصاد نجیب آن روز ایران و سهم ناچیزی که از آن نصیب ایران می‌شد، همچنین پنهان‌کاری‌های بازرگانی و نوع رفتار متکبرانانه مقامات شرکت نفت ایران و انگلیس که به ایرانیان اجازه هیچ‌گونه دخالتی برای کسب آشنایی و تجربه در امور فنی و اداری آن شرکت را نمی‌دادند و نیز کینه‌ای که ناسازگاری انگلیسی‌ها طی بیش از یک قرن گذشته در دل ایرانیان پدید آورده بود، موجب شد گروهی از وطن‌پرستان نجبه و تحصیلکرده از احزاب مختلف به‌ندای دکتر محمد مصدق گردهم آیند و در جبهه‌ای واحد که جبهه ملی ایران نامیده شد، خواهان «ملی‌کردن صنعت نفت ایران» و پایمان‌دادن به مذاکرات دولت برای اصلاح قرارداد نفت شوند. دکتر صدیقی از چهره‌های اصلی آن جنبش بود و تا پایان کار در آن جایگاه باقی ماند.

آن جنبش توانست در میان ایرانیان وحدتی پدید آورد که در تاریخ این کشور نظیر نداشت. آن وحدت کمک کرد و نفت ایران ملی شد. در قدم بعدی باید شکل حقوقی «ملی‌کردن» طوری مدیریت می‌شد که به صورت مصادره اموال و امری ظالمانه تلقی نشود و ایران بتواند به‌طور قانونی و بدون مزاحمت، کالای متعلق به خود را به بازارهای بین‌المللی عرضه کند.

بعد که هدف اصلی قیام ۳۰ تیر بود، تصدی وزارت دفاع ملی توسط مصدق و گماردن رئیس ستاد ارتش و تصفیه فوری ارتش از افسران رضاشاهی بود که ارتش و دربار را رویاروی مصدق قرار داد.

سپس موضوع اصلاحات قضایی و تقاضای تصویب اختیارات موقت قانونگذاری مصدق از مجلس شورای ملی بود که برخی از طرفداران و حتی بنیانگذاران جبهه ملی را به مخالفت و جدایی‌ی واداشت که آن را مغایر تفکیک قوا می‌دانستند و اعطای آن اختیارات را که وظیفه‌ای برای مجلس باقی نمی‌گذاشت، قانونی تلقی نمی‌کردند. تا این مرحله نظر مخالفی در روش یا سرعت انجام کار دولت مصدق از سوی دکتر صدیقی ندیده‌ام. شاید اعتماد و وفاداری او نسبت به وطن‌پرستی و درستکاری مصدق موجب تحمل و سازگاری بیشتر او با مصدق شد. مصدق که در لایه با وزیر مختار وطن‌پرست و باسواد «حسین نواب» آشنا شده بود، در بازگشت به کشور که مصادف با قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و تشکیل دولت جدید او شد، حسین نواب را به وزارت امور خارجه منصوب کرد. اما دو ماه بعد، پس از آنکه لایحه تمدید اختیارات مصدق در هیأت دولت مطرح شد، نواب آن را حتی در صورت تصویب مجلس غیرقانونی دانست و استعفا داد. آخرین مرحله اقدام به فرارندوم برای انحلال همان مجلس نیم‌بند و بی‌اختیار بود، که برخی از دوستان مصدق مانند دکتر صدیقی و دکتر سنجابی با آن موافق نبودند. به طوری که در شرح احوال دکتر صدیقی آمده